جلسه 51- 1293

**‌شنبه - 21/01/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به روایت اسحق بن عمار بود که فرمود اذا شککت فابن علی الیقین، قلت هذا اصل، قال نعم.

سه احتمال در این روایت مطرح بود:

احتمال اول این بود که مراد لزوم تحصیل یقین به برائت ذمه باشد، که در نماز در شک در رکعات با اتیان رکعت منفصله یقین می کنیم به برائت ذمه، در جاهای دیگر با قاعده فراغ و یا استصحاب امتثال، و یا در موارد شک بدویِ در تکلیف با برائت شرعیه ما یقین پیدا می کنیم به برائت ذمه مان ظاهرا.

که ما عرض کردیم این احتمال که مرحوم شیخ مطرح فرموده خلاف ظاهر هست، ظاهر اذا شککت فابن علی الیقین این است که یقین مفروض الوجود هست در این جمله، یعنی اذا کان لک یقین فابن علیه، نه اینکه یجب علیک تحصیل الیقین.

احتمال دوم این بود که مراد قاعده یقین باشد.

که وجوهی ذکر شد برای نفی این احتمال تا احتمال سوم که استصحاب است متعین بشود در این روایت:

وجه اول وجهی بود که ما ذکر کردیم که در موارد قاعده یقین فرش باید بکنیم یقین سابق را به حدوث، نسبت به یک امر موجود ما بگوئیم یقین داشتیم به حدوث این امر، یقین داشتیم به وضوء و بعد شک کردیم در همان حدوث وضوء، ویا بگوئیم یقین داشتیم به طرو عدم بر یک موجود، یقین داشتیم به زوال طهارت نسبت به این ظرف.

که این همه جا نیست، گاهی پیش می آید که ما یقین پیدا می کنیم به حدوث وجود، و یا به طرو عدم بر یک وجود، و بعد شک ساری می کنیم که آیا آن یقینمان به حدوث وجود یا طرو عدم بر یک موجود مطابق با واقع بود یا نبود، این عادتا مطرح نیست گاهی پیش می آید که باید اگر می خواهند رکن قاعده یقین را بگویند به این مطلب تصریح کنند، نه اینکه فقط شک را که رکن دیگر قاعده یقین هست مطرح کنند، باید بگویند اذا کنت علی یقین فشککت فابن علی الیقین، در حالی که این را نگفته اند، اما در استصحاب عادتا یقین به حالت سابقه وجود دارد، حالا یا حالت سابقه متیقنه وجود یک شئ هست ویا اگر وجود آن حالت سابقه متیقنه نداشت همان عدم ازلی در ممکنات می شود حالت سابقه متیقنه.

البته می شود فرض کرد مواردی را که در استصحاب ما مشکل عدم یقین به حالت سابقه داریم، مثل موارد اوصاف ذاتیه یا عناوین ذاتیه که نمی دانیم این موجود مرد است یا زن، این رنگ خون است یا رنگ سرخ، که گفته می شود که بنا بر انکار استصحاب عدم ازلی ما حالت سابقه این موجود را نمی دانیم که آیا مرد بوده است از اول یا زن، خون بوده است یا رنگ سرخ، ولی عادتا در غالب اشیاء حالت سابقه متیقن هست که یا وجود یک شئ است و یا اگر حالت سابقه متیقنه وجود شئ نبود همان عدم من الازل هست که اصل در ممکنات است.

در اینجا به ما یک اشکالی شده، و آن این است که با توجه به نقل معنا که در روایات زیاد هست اینجور تدقیق که بگوئیم اگر امام می فرمود اذا کان لک یقین فشککت فابن علی الیقین ممکن بود مراد قاعده یقین باشد، ولی چون نفرمود اذا کان لک یقین پس معلوم می شود همان یقین متعارف را که حالت سابقه در استصحاب هست لحاظ کرده، این تدقیق ها در کلام معصوم جا دارد، اما در نقل به معنا که روات می کردند این تدقیق ها جا ندارد، خود ما در بحث خبر واحد این را گفته ایم، گفته ایم نباید در روایات تدقیق هایی که خارج از فهم عرف بسیط هست اعمال بشود، مثال می زدیم می گفتیم ببینید دو عبارت را به شما می گوئیم فرق این دو عبارت را هم می گوئیم ببینید آیا عرف ساذج که روات ما همین عرف ساذج بودند، اگر هم فقیه بودند اینطور نبود که قبل از نقل به معنا نشسته باشند فکر کرده باشند فرق این عبارت امام را با عبارت خودشان بررسی کرده باشند، اینطور نبود، ولذا سریع کلام امام را نقل به معنا می کردند، این دو عبارتی که عرض می کردیم این است:

یک وقت امام می فرماید: ان الله لم یحرم الخمر لاسمها و انما حرمها لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر، این یک عبارت، عبارت دوم این است که ما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر، این عبارت دوم اطلاق دارد نسبت به اینکه کل مسکر محکومٌ باحکام الخمر مطلقا، هم از حیث حرمت و هم از حیث نجاست، اما عبارت اول فاء تفریع دارد، ان الله لم یحرم الخمر لاسمها وانما حرمها لعاقبتها فما کان عابته عاقبة الخمر فهو خمر، خوب این فاء تفریع جو اطلاق این تنزیل را نسبت به غیر حکم به حرمت می گیرد و دیگر اطلاق پیدا نمی کند این تنزیل نسبت به حکم نجاست، انصاف این است آقایان هم قبول دارند.

اما روات آیا واقعا احتمال عرفی نمی دهیم که از امام اینجور بشنود که ان الله لم یحرم الخمر لاسمها و انما حرمها لعاقبتها فما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر، اما بیایند تقطیع کنند بگویند امام فرمود: ما کان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر، آیا این خلاف وثاقت این روات است؟ ابدا، بخاطر اینکه این اختلاف بین دو عبارت را انسان باید تصور بکند تا بگوئیم تصورش موجب تصدیق است، انسان به ذهن ابتدائی اصلا تصور نمی کند این فرق را، چون باید حاظ کند احکام خمر را که غیر از حرمت نجاست هم هست بعد بیاید بین این دو عبارت فرق بگذارد.

ولذا طبق آنچه که ما عرض کردیم به ما اشکال کرده اند که در ما نحن فیه هم اسحق بن عمار واقعا اینطور که نقل کرد مطمئنیم که از امام همینطور شنید؟ شاید از امام شنید اذا کنت علی یقین فشککت فابن علی الیقین، مثل روایت قاسم بن یحیی که روایت بعدی هست من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه، ولی حالا نقل به معنا کرد و اذا کنت علی یقینٍ را حذف کرد، چون فکر نمی کرد که اینجور تأثیر بگذارد در فهم کلام.

این اشکال اشکال وجیهی هست، و تنها جوابی که ما ممکن است بدهیم این است که بگوئیم این اشکال مبتنی است بر استدلال به صحیحه عقلائیه بر حجیت خبر ثقه، اما ما استدلالمان به صحیحه حمیری است، العمری وابنه ثقتان فما ادّیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قالا لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطع فانهما الثقتان المأمونان، تعلیل معمم است هر ثقه مأمونی که اسحق بن عمار هم جزء اینهاست ما قال لک عن الامام فعن اامام یقول، ما أدی الیک عن الامام فعن الامام یؤدی فاسمع له واطع.

اگر این جواب را بپذیرید این شبهه دفع می شود، ولی اگر بگوئید نخیر این جواب را ما قبول نداریم، چون این حدیث هم نازل است در مورد سیره عقلاء در مورد عمل به خبر ثقه و بیش از سیره عقلاء اطلاق ندارد که نظر بحوث هست آنوقت این شبهه مستقر می شود.

{سؤال وجواب: امام علیه السلام نقل به معنا را اجازه داد و لکن ما هم باید بر اساس همین کثرت نقل به معنا در روایات استنباط فقهی بکنیم، این پدیده را هم در نظر بگیریم}.

وجه دومی که ذکر شد برای اینکه ظاهر از این روایت قاعده یقین نیست، وجهی است که برخی از بزرگان مطرح کرده اند از جمله مرحوم آقای خوئی، که فابن علی الیقین ظاهرش این است که یقین بالفعل هست، و این در مورد استصحاب است، چون در مورد قاعده یقین یقین زائل شد، یقین به حدوث داشتیم از بین رفت، اما در استصحاب یقین به حدوث باقی است شک در بقاء داریم که این را ما جواب دادیم.

وجه سوم هم وجهی بود که در مباحث الاصول مطرح بود که گفتند اسحق بن عمار که گفت قلت هذا اصل معلوم می شود که کلام را مجمل ندید بلکه کلام را مبین دید، ولذا گفت هذا اصل امام فرمود نعم، پس یا باید کلام را مطلق فهمیده باشد که شامل استصحاب هم بشود یا خصوص استصحاب را فهمیده باشد فهو المطلوب، اما اینکه بگوئیم خصوص قاعده یقین را فهمیده باشد این خیلی بعید است، چطور می شود که اسحق بن عمار استصحاب را از این حدیث نفهمد قاعده یقین را بفهمد، با اینکه آنی که ارتکازی است و در فقه هم مصادیق دارد مثل استصحاب بقاء وضوء و استصحاب بقاء طهارت همین استصحاب است نه قاعده یقین.

این را هم ما جواب دادیم، عرض کردیم اولا ارتکازی بودن استصحاب و فقهائی بودن آن یعنی مصداق فقهی داشتن آن برفرض درست باشد که هست، اما این منشأ نمی شود که این کلام ظهور پیدا کند در قاعده عامه استصحاب، قاعده یقین هم به نظر ما فی الجمله مطابق با ارتکاز عقلاء هست، راجع به گذشته دور انسان یقین هایی که در گذشته دور داشت شک می کند در صحت آن، در سیره عقلاء اعتناء نمی کنند به این شک، مگر بداند که منشأ یقین باطل بوده، والا اگر نداند منشأ یقین باطل بوده می گوید من چه می دانم آنوقت یقین پیدا کردم به این مطلب، آنوقت یقین پیدا کردم که وقتی دارم خون را می شورم از روی این زخم خون زائل شد، الآن شک دارم، آقایان می گویند قاعده فراغ جاری نیست چون عنوان غسل محرز نیست، خوب من چه بکنم، من آنوقت یقین پیدا کردم، شاید اگر الآن هم بود من یقین پیدا می کردم و منشأ صحیحی داشت یقین خودم، سیره بر عدم اعتناء به این شک ساری است در یقین هایی که مربوط به گذشته دور هست، حالا ما فی الجمله می گوئیم قاعده یقین هم مرتکز است.

وانگهی عرض کردم ممکن است اسحق بن عمار قاعده یقین فهمید از کلام امام، نقل به معنا کرد، این نقل به معنا کار را خراب کرد برای ما شد مجمل، اما کی می گوید که برای اسحق بن عمار مجمل بود.

علاوه بر اینکه احتمال راجح برای اسحق بن عمار که صد در صد نمی شود ظهور برای عرف، شاید اسحق بن عمار یک معنایی را ولو استصحاب را طبق احتمال راجح از این حدیث فهمید، ولی به امام که عرض نکرد من این را فهمیده ام، به امام عرض کردم هذا اصل، امام فرمود نعم، اما آیا برداشت اسحق بن عمار بر اساس احتمال راجح می شود ظهور عرفی؟ هذا اول الکلام.

وجه چهار برای نفی قاعده یقین، ما ذکره فی تعلیقة البحوث: ایشان مطرح کرده اند که ظاهر تعلق شک این است که متعلقش هما متعلق یقین هست، اذا شککت فابن علی الیقین، یعنی اذا شککت فی شئ فابن علی الیقین بذلک الشئ، واین ظاهر در استصحاب است، چرا؟

چون در قاعده یقین مؤونه زائده هست باید بگوئید یقین بحدوث ذلک الشئ، این مؤونه زائده می طلبد، اذا شککت فی شئ فابن علی الیقین بذلک الشئ نه بحدوث ذلک الشئ، نه یعنی اذا شککت فی حدوث ذلک الشئ، در قاعده یقین باید حیث حدوث را لحاظ کنی در متعلق شک و یقین، اما در استصحاب ذات شئ را می بینید، ولذا در ثانیه زراره فرمود انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، نه حدوث را لحاظ کرد نه بقاء را، در استصحاب حیث حدوث و بقاء لحاظ نمی شود بلکه ذات شئ لحاظ می شود در متعلق یقین و شک، واگر بخواهیم قاعده یقین را اراده کنیم باید یک مؤونه و قرینه زائده ای بیاید بگوید ملحوظ یقین به حدوث الشئ و شک به حدوث الشئ است، واین نیاز به قرینه زائده دارد.

اقول: این فرمایش هم ناتمام است، آقا اگر روایت اینجور بود که اذا کنت علی یقین من شئ فشککت فابن علی الیقین آیا شما واقعا احتمال نمی دادید که مراد قاعده یقین باشد، قاعده یقین چه نیازی دارد به لحاظ حدوث در متعلق یقین و شک در آن؟ آقا شما یقین داشتید که وکیلتان عقد ازدواج شکا را با آن خانمی که می خواهید با او ازدواج کنید خواند، مدتی رفتید با آن خانم زندگی کردید حالا شک کردید می گوئید که نکند آن وکیل عقد نخواند و من اشتباه کردم که یقین کردم که او عقد خوانده است، آقای سیستانی هم می گوید باید اطمینان پیدا کنی به اینکه وکیل عقد خوانده است، حتی اگر بگوید هم که من عقد خوانده ام حجت نیست، خوب حالا اگر شک کنید آیا عرفی نیست به شما بگویند کنت علی یقین من عقد الوکیل فشککت؟ قطعا عرفی است، هیچ نیازی هم نیست که لحاظ کنند حیث حدوث را در متعلق قاعده یقین، در این مورد که شما شک کردید وکیل شما عقد ازدواج خواند یا نه بعد از اینکه مدتها یقین داشتید که او عقد نکاح خوانده است اگر بگویند اذا کنت علی یقین من شئ فشککت فابن علی الیقین آیا واقعا شما احتمال نمی دهید که مرا دهمین قاعده یقین باشد، آیا استظهار می کنید استصحاب را چون می گوئید حیث حدوث در متعلق این یقین و شک لحاظ نشده است؟ ما که وجدانمان تصدیق نمی کند این مطلب را.

مهم وجه اول است که گفتیم اذا کنت علی یقین در حدیث نیست، ومؤیدش هم این است که استصحاب به نحو موجبه جزئیه در روایات دیگر مطرح شده است استصحاب وضوء استصحاب طهارت، البته این به عنوان مؤید است.

الی هنا کان الامر دائرا بین ثلاث احتمالات، سه احتمال بود: احتمال اینکه مراد کلام شیخ باشد، فابن علی الیقین یعنی لازم است تحصیل یقین بکنیم، دوم قاعده یقین در شک ساری، سوم استصحاب در شک طاری، ما در رابطه با این سه احتمال احتمال ثالث را انتخاب کردیم.

اما چون دو احتمال دیگر هست در رابطه با فابن علی الیقین که با وجود آنها ما دیگر جازم نیستیم به دلالت این رویات بر استصحاب، این دو احتمال را بگوئیم شواهدش را هم بگوئیم ببینیم آیا شما جازم می شوید به دلالت این روایت بر استصحاب یا جازم نمی شوید:

احتمال اول: از برخی از روایات و کلمات فقهاء استفاده می شود که وقتی می گویند بناء علی الیقین مرادشان مضی علی الیقین است که صفت اهل هدایت است، در مقابل صفت اهل ضلال که دأبشان مضی علی الشک است، یعنی اهل هدایت در زندگی طبق یقین پیش می روند، و اهل ضلال در زندگی طبق شک پیش می روند، امیر المؤمنین به معاویه نامه نوشت، فرمود واما استوائنا فی الحرب و الرجال، معاویه تو می گوئی من هم مثل تو هستم مثلا گروهی از مسلمین با تو هستند و گروهی از مسلمین یا من هستند و من هم دلیل خودم را دارم مثلا برای جنگ با تو؟ واما استوائنا فی الحرب و الرجال فلست بأمضی علی الشک منی علی الیقین، ای معاویه تو در مضی علی الشک شدیدتر از من در مضی علی الیقین نیستی، من مضی علی الیقین می کنم و روی آن پافشاری می کنم، و مقاومت و پافشاری تو و مقاومت تو در مضی علی الشک به اندازه مقاومت و پافشاری من در مضی علی الیقین نیست، خوب این مضی علی الیقین نه یقین سابق، بلکه یعنی یقین فعلی.

در مستطرفات سرائر روایت خوبی نقل کرده از کتاب حریز، می گوید اگر بعد از نماز عصر یقین کردی که نماز ظهر نخوانده ای اذا جاء یقین بعد حائل، روایت می گوید قضاه و مضی علی الیقین، با اینکه شک ندارد، بعد از نماز عصر یقین کرده نماز ظهر نخوانده است ولی تعبیر می کند قضاه و مضی علی الیقین، در مقابل اینکه اگر شک کرد بعد از نماز عصر در اتیان به نماز ظهر دارد که لازم نیست نماز ظهر را اعاده کند.

نفرمائید که چرا امام فرمود که اذا شککت فابن علی الیقین، انسان مؤمن باید در زندگی مضی علی الیقین بکند، در مقابل انسان غیر مؤمن که مضی علی الشک می کند.

جوابش این است نکته تعلیق که امام فرمود اذا شککت فابن علی الیقین این است که خوب امر به مضی علی الیقین در فرض شک و تردید است، خوب اگر انسان تردید ندارد که مثلا می داند که الآن روز است دیگر ابن علی الیقین معنا ندارد، کسی که در مقابل دوراهی قرار گرفته به او می گویند اذا کنت شاکا فامض علی الیقین، یعنی اگر تردید داری چه بکنی سعی کن مضیت بر یقین باشد، حالا یا یکی از این دو راه یقینی الحق است از آن راه برو، یا هیچکدام یقینی نیست فکر بکن سؤل بکن ابتدا یقین پیدا بکن به حق بودن یکی از این دو راه آنوقت آنوقت از آن راه جلو برو، اذا شککت فابن علی الیقین

{سؤال وجواب: فابن علی الیقین اشکال ندارد، ما فکر کردیم دیدیم آن تقریب مرحوم شیخ که فابن علی الیقین یعنی حصل الیقین ببرائة الذمه خوب اشکال بود که این خلاف ظاهر است، اما با توجه به استعمالاتی که ما پیدا کردیم این معنای فابن علی الیقین که در حال شک و تردید مبادا مضی علی الشک بکنی بلکه مضی علی الیقین بکن، این بله گاهی مفادش با استصحاب یکی می شود وآن استصحاب عدم امتثال است، ولی همه جا با استصحاب یکی نمی شوند}.

{سؤال: هذا اصل یعنی چی؟ هذا اصل یعنی همه جا این قانون هست که مضی علی الشک نکنید مضی علی الیقین بکنید، منتهی یقین ولو به حکم ظاهری و یقین ولو با اصل برائت پیدا کنید}.

ما در کلمات فقهاء هم مشابهش را دیده ایم:

در معتبر می گوید الاقتصار علی التسلیم المعتاد و ما نطق به القرآن بناء علی الیقین فیقتصر علیه، وقتی کسی مثلا در نماز سلام به شما داد شما هم به همان نحو به او سلام بدهید، یا در غیر نماز طبق سلامی که قرآن یاد داده است جواب سلام را بدهید، الاقتصار علی التسلیم المعتاد وما نطق به القرآن بناء علی الیقین، این نه یعنی استصحاب، بلکه یعنی این کار را بکنی مضی علی الیقین کرده ای، اما اگر بروی راههای مشکوک را بروی مضی علی الشک کرده ای.

در منتهی می گوید لو نکس فقال علیکم السلام لم یجزئه خلافا للشافعی، چرا لم یجزئه؟ لانه حلاف تحیة القرآن، والاقتصار علی المنقول و منطوق القرآن بناء علی الیقین فیقتصر علیه، خوب یعنی مضی علی الشک نکنید این را یقین دارید انجام بدهید آن فرض دیگر مشکوک است انجام ندهید، خوب کسی که شک دارد در بقاء عدالت زید در هنگام طلاق اگر بخواهد طلاق بدهد پیش او، خوب مضی علی الشک می شود دیگر اینکه مضی علی الیقین نیست، ولو استصحاب می گوید عدالت او باقی است، مگر اینکه از خارج دلیل استصحاب ثابت بشود آنوقت می گویم خدایا من مضی علی الیقین کردم یقین به حکم ظاهری استصحابی، اما خود این اذا شککت فابن علی الیقین دیگر نمی تواند دلیل استصحاب باشد.

فخر المحققین در ایضاح الفوائد می گوید: اگر شخصی که شهادت داده شده است به ارتدادش بگوید من مکرَه بوده ام، علامه فرموده اگر عدالت داشته مکره بودنش مثلا اسیر بوده این حرفش مقبول است والا ففی القبول نظر اقربه بالعدم، اقرب این است که قبول نکنیم سخن او را، حالا فخر المحققین در تعلیق بر این مطلب می گوید چرا پدرم فرمود فی القبول نظر؟ وجه نظر این است که حکم به کفر مسلم امر خطیری است چون موجب اباحه دم او می شود، فیبنی علی الیقین فلایحکم به مع امکان النقیض، وقتی احتمال می دهیم که این مکره هست و اظهار کفر عن اکراه ارتداد نمی آورد حکم به ارتداد او خلاف بناء بر یقین است، نه یقین سابق، نه فلایحکم به مع امکان النقیض، وقتی احتمال می دهیم هنوز مسلم است حکم به کفر می شود خلاف بناء بر یقین، این یک احتمال. {دلیل برائت مصداق بناء بر یقین را درست می کند می گوید بناءت بر یقین است ولو به حکم ظاهری}.

احتمال دوم: این استکه مراد این است که در موارد دوران امر بین اقل واکثر اقتصار بکنید بر متیقن، نمی دانید این آقایی که اقرار کرد گفت این ظرف مال زید است، نمی دانیم اقرار هم کرد که مظروف هم مال زید است، علامه فرموده الاصل البناء علی الیقین، آنی که یقین دارید این است که اقرار کرد که این ظرف مال زید است، راجع به محتوای ظرف ثابت نیست اقرار او، الاصل البناء علی الیقین.

یا در نهایة الاحکام می گوید لو شک فی عدد التکبیر، نمی داند در صلاة عید چند تا تکبیر گفته بنی علی الیقین، شاید مراد این باشد که بناء می گذارد بر آن اقل.

کلمات دیگر هم مفادش همین است.

این بنا علی الیقین اصطلاح می شود در بناء علی الاقل در موارد دوران امر بین اقل و اکثر، اینکه استصحاب نیست، بله گاهی نتیجه اش استصحاب است، اما من نمی دانم زید یک ساعت در این خانه بود یا یک روز، بناء بر یقین این است که نگویم بیشتر از یک ساعت بود، با اینکه استصحاب می گوید بگو بیشتر از یک ساعت بود، این می شود بناء علی الاقل در دوران امر بین اقل و اکثر.

و واقعا با این دو احتمال استظهار استصحاب فی غایة الاشکال.

مخصوصا که شاید اسحق بن عمار در اصل خودش این حدیث را در عداد روایات شک در رکعات صلاة گذاشت و فکر می کرد که قرینه ای که در کلام امام بوده که مربوط به شک در رکعات است با همین سیاق این قرینه را حفظ کرده، در عداد روایات شک در صلاة گذاشته دیگر مخاطب استفاده عموم نمی کند، چون خیلی هم بعید است که امام ابتدا به ساکن بگویند اذا شککت و متعلق شک را هم نگویند، بله اگر بگوید اذا شککت فی شئ عموم می شود، اما اینکه نگویند بلکه بگوید اذا شککت این هم یک استبعادی دارد، وشاید اسحق بن عمار قرینه سیاق را برای اینکه مراد شک در رکعات است حفظ کرده بود که صدوق هم این را حفظ کرده است، واین ما یصلح للقرینیة است.

ولذا به نظر ما دلالت روایت اسحق بن عمار بر استصحاب محل اشکال است، تأمل بفرمائید تا فردا.